

ایرانی کیست

این پرسش به ظاهر ساده به سبب نیازی که ملت‌ها برای روشن شدن وضعیت سیاسی و وابستگی تاریخی و نیز به جهت ضرورت پاسخ به پرسش‌های مطرح شده که گهگاه چهره‌ای تجاوزکارانه نیز دارند در حال خود نمایاندن است. پاسخی استوار و دانشیک به این پرسش نه تنها امروز یکی از ریشه‌ای‌ترین نیاز ملت ما بلکه شاید نیاز بسیاری از ملت‌های دیگری که فکری کنند بدون آن ممکن است دچار بحران شوند، نیز باشد.

تقریباً در همه ی زبانهای جهان واژگانی هستند که دارای بیش از یک معنا بوده که هر یک از آن‌ها تنها در میان جمله است که به صورت دقیق آشکار می‌شود. این گستره‌ی معنا گاهی دایره‌ای از معنای نزدیک به هم و گاهی نیز معنای بی ربطی نسبت به یکدیگر دارند. برای نمونه در زبان انگلیسی واژه‌ی «اسپرینگ» به معنای بهار و چشمه و فنر است. در زبان فارسی نیز به همین ترتیب، معنای واژگان تیر و بهمن و اسفند و ... بیش از یکی بوده و تنها هنگام جایگیری در میان پارونشت (جمله) است که مینش (معنا) خود را می‌یابند. در ادبیات فارسی نیز از همین چند معنایی واژگان بارها برای ابهام و تاروش گویی و هنرنمایی بهره رفته شده است. سعدی می‌گوید:

مگر تو روی بیپوشی و فتنه باز نشانی که من «قرار ندارم» که دیده از تو بیپوشم

واژه ایران نیز بدینگونه است. مینش این واژه، گستره‌ای را (البته نه شامل معنای ناوابسته) به خود اختصاص می‌دهد که شامل: خاک ایران، دولت ایران، فرهنگ ایران و... می‌شود. بر این پایه هنگامی که این واژه بر زبان جاری می‌شود بی‌درنگ باید توجه کرد که منظور از این واژه، کدامین مینش آن است و بر بستر همین نگاه است که می‌خواهیم به بازشکافی «چه کسی را می‌توان ایرانی خواند» پردازیم.

ایرانی کیست

ایرانی به لحاظ «ی» نسبی که در پایان آن آمده است به معنای آن است که چه کسی را می‌توانیم وابسته به ایران بدانیم لیکن نکته مهم آن است که ایران به کدام مینش. برای پاسخ به این پرسش با نگاهی به درازای تاریخی ایران می‌توانیم آن را در سه معنا به انگاره بنشانیم.

۱- «ایرانی»ی کشوری

ایران، کشور کسانی است که گذرنامه‌شان از سوی دولت رسمی ایران صادر شده باشد. این معنا در شرایطی بکار می‌رود که سخن در گستره‌ی سفر و مناسبات میان کشورها باشد. برای نمونه هنگامی که می‌گویند ایرانیان برای رفتن به این کشور نیاز به گرفتن روادید ندارند و یا گفته شود، ایرانیان بدانجا نیایند منظور ایران کشوری است. یعنی کسانی که گذرنامه‌شان از سوی اداره گذرنامه ایران صادر شده است. ایرانی کشوری تنها تک تک افراد را شامل می‌شود و دربرگیرنده یک جمع یا گروه مستقل از کسان نیست.

۲- «ایرانی»ی فرهنگی

ایرانی فرهنگی به کسی می‌گویند که فرهنگ مسلط بر اندیشه‌اش از نوع فرهنگ ایرانی باشد. بیشترین بار این فرهنگ (و بی‌گمان نه همه‌ی آن) در گستره‌ی ایران بعد از اسلام جای می‌گیرد. کسی که فردوسی و سعدی و حافظ و مولوی و خیام و سنایی و... را می‌ستاید و از خواندن شعرهای آنان خرسندی به او دست می‌دهد و بخشی از سخنان و نگاه و منظور خود را با کمک گرفتن از نوشته‌ها و شعرهای این بزرگان فرهنگ بیان می‌کند، کسی که نوروز را فرخنده می‌دارد و نسبت به فرارسیدن آن بی‌تفاوت نیست، کسی که شعار گفتار نیک پندار نیک و کردار نیک به گوشش خورده و گوینده‌ی آن را گرامی می‌دارد، یک ایرانی فرهنگی است. ایرانی فرهنگی تنها شامل کسان نمی‌شود، بلکه می‌تواند یک قوم را در بر بگیرد گرچه ممکن است گذرنامه‌ای هم صادره از دولت ایران نداشته باشد. این قوم‌ها ملت‌ها می‌توانند شامل افغان‌ها، تاجیکان، بخشی از مردم پاکستان، و کوچ‌کنندگانی از ایرانی که هیچگاه از اداره ثبت احوال ایران شناسنامه نگرفته باشند و... باشند.

۳- «ایرانی»ی تاریخی

ایران کشوری باستانی است، جزو چند کشوری در جهان که توانسته چند هزار سال دوام بیاورد و جایگاه تاریخی اش در مکانی از کناره شرقی آشور و بابل در غرب، و کناره غربی هندوستان در شرق، و ناحیه قفقاز و ساحل دریای مدیترانه در منطقه آناتولی در غرب دریای خزر، و نیز ناحیه شرق دریای خزر شامل ترکمنستان و ازبکستان و تاجیکستان و قرقیزستان را شامل می‌شده است. این تمدن با متحد شدن اقوام تاریخی این گستره در زمانی حدود ۶۰۰ سال پیش از میلاد مسیح پدید آمده است. این اقوام پیش از پیدایش ایران، بنا به برداشت‌های تاریخی، مردمانی نجیب و آشتی‌جو و دارای گستره‌ی تمدن‌ای بودن که وجوهی مشترک و نیز وجوهی متفاوت با یکدیگر داشتند و ما از آنان اقوامی را به نام‌های کاسپی‌ها، کاشی‌ها، ایلامی‌ها، سومری‌ها، لولوبیان، اورارتوها، گوتیان و... می‌شناسیم. این اقوام با ورود آریاییان از سوی شمال (پُرگمان از شمال شرق) - چنان که از شواهد تاریخی و اسطوره‌ای برمی‌آید- بدون خونریزی ثبت شده با آنان درآمیخته و سپس توسط آنان (اقوام آریایی) متحد و سازماندهی شدند. آنچه از شواهد تاریخی بر می‌آید اقوام آریایی به لحاظ فرهنگ و تمدن پس‌تر از اقوام باشنده بودند (که این امری طبیعی است، زیرا که آریاییان هنوز یکجانشین نشده بودند تا بتوانند دارای چنان فرهنگی باشند) و توانستند در سایه پذیرش و دریافت وجوه مثبت و قابل بهره‌برداری فرهنگ باشندگان، سازمانی متحد برپا کنند که در فراشد آن منجر به پیدایش شاهنشاهی هخامنشی، با نام ایران و مدیریت کلان اقوام آریایی شد گرچه این کار شاید به درازای سال‌هایی بسیار انجام شده باشد.

همانگونه که اشاره شد اصلی‌ترین ویژگی اقوام آریایی توانایی آنان در همبسته ساختن و سازماندهی اقوام منطقه‌ی جغرافیایی ایران بود لیکن به لحاظ تمدن به هیچ وجه پیشرفته‌تر از باشندگان اصلی آنجا نبودند. آنان خط و نوشتن و خانه‌سازی و هنر پیشرفته را از بومیان آموختند ولی زبان خود را به آنان آموزانده و به سبب دست بالا داشتن در مدیریت کلان سیاسی زمان، آن را جا انداختند. بدین گونه ایران تاریخی به عنوان یک ساختار سیاسی با ترکیبی از

مجموعه ویژگی‌های فرهنگی باشندگان پیشین در حدود ۶۰۰ یا ۵۰۰ سال پیش از میلاد در منطقه ای جغرافیایی با گستره‌ی یاد شده شکل گرفت که در برگیرنده ی همه اقوام متحد شده در آن بود. بر این پایه می‌توان ایرانی تاریخی را چنین تعریف کرد: ایران تاریخی مجموعه‌ی اقوام باشنده در منطقه‌ی جغرافیایی ایران (از غرب هندوستان و شرق آشور و بابل و از سوی شمال قفقاز و آناتولی واقع در غرب دریای کاسپی و تاجیکستان و ازبکستان و ترکمنستان واقع در شرق دریای کاسپی، و از سوی جنوب ساحل شمالی خلیج فارس) است که در بُرشی از تاریخ (حدود ۵۰۰ سال پیش از میلاد) با میدان داری اقوام کوچنده آریایی، اتحادی را میان خود پذیرفته و بخشی از ساختار سیاسی کشوری شدند که شاهنشاهی هخامنشیان نامیده شد. یا به گونه‌ای دیگر می‌توان گفت ایران تاریخی با مصالحی از جنس مردمان باشنده در منطقه و کاربردی ترین وجوه فرهنگ آنان و معماری اقوام کوچنده (آریایی) که به لحاظ تعداد در اقلیت بودند حدود ۶۰۰ تا ۵۰۰ سال پیش از میلاد، نخست با پیش درآمدی «مادی» و سپس «پارسی-مادی» در چهره ی شاهنشاهی هخامنشی شکل گرفت و رسمیت یافت.

بدین روی می‌توان گفت ایرانییت، چه در وجه فرهنگی و چه در وجه تاریخی آن هیچکدام نگرنده به نژاد و یا ساختار بیولوژیکی و ظاهر انسانی نیست و در دوران ما بیشتر در چارچوب وجه «تاریخی-فرهنگی» آن است که تعریف می‌شود.